



به شهادت شهیدان







آن شهید

مقام شهید به شهادت شهدا







- آن شهید...برایش می شود فاتحه خواند، اما نمی شود فاتحه اش را خواند.
- آن شهید...از روزی که با جبهه آشنا شد، ماندن برایش ننگ شد.
- آن شهید...به خط مقدم که می رفت، از خط منبت گذشت.
- آن شهید...برای دیدار با خدا، دست و پایش خنایی شده بود.
- آن شهید...سربند قرمز بست، تا نهال شهادتش سبز شود.
- آن شهید...وقتی تیر به پهلویش خورد، در زمزمه یازهر(س) بود.
- آن شهید...وقتی می خندید، مثل گل باز می شد.
- آن شهید...اذان شهادت را با حلقوم بریده خواند.
- آن شهید...وقتی گریه می کرد، چون شمع آب می شد.
- آن شهید...برای دیدار با رهبر، جانش را هدیه برد.
- آن شهید...حسین(ع) را آخر هم، زیارت کرد.
- آن شهید...هنگام شهادت، با تبسم به سوی حسین(ع) رفت.
- آن شهید...در لحظه دیدار، با لبخند دلدار مواجه شد.
- آن شهید...برای رضایت حسین(ع)، همه عمر را کوشید.



- آن شهید... آنقدر حسین (ع) گفت، تا به حسین (ع) رسید.
- آن شهید... سر بند سبز می بست، تا فاطمه (س) او را هم انتخاب کند.
- آن شهید... اسم حسین (ع) که می آمد، هوای چشمش بارانی بود.
- آن شهید... با گریه به دنیا پا نهاد و با خنده از آن دل کند.
- آن شهید... برای گمنام شدن، نذر کرده بود.
- آن شهید... در آینه دلش، عکس امام خمینی (ره) را می دید.
- آن شهید... جانش به امام خمینی (ره) بسته بود.
- آن شهید... هر وقت خودش را می دید، استغفار می کرد.
- آن شهید... آنقدر مؤدب بود، که به خودش هم سلام می کرد.
- آن شهید... با خونس، حرف دلش را زد.
- آن شهید... در وای آرامش صورتش، آتشفشان تکلیف فوران می کرد.
- آن شهید... محبت را، با جان باختن اثبات کرد.
- آن شهید... محبت را مساوی پر شدن می دانست.
- آن شهید... شب عملیات، آتش بجان بود.



- آن شهید...هیچوقت، حتی برای یک لحظه تنها نبود.
- آن شهید...یا با خدا حرف می زد و یا کلام خدا را می شنید.
- آن شهید...برای رضایت خدا، نارضایتی خود را برگزید.
- آن شهید...از سرخی خونش، سیزی مرامش تراوش می کند.
- آن شهید...آخر هم در لوای پرچم یا حسین(ع)، جان داد.
- آن شهید...وقتی فهمید دوست خداست، سوخت.
- آن شهید...از سینه مادرش، شهد شهادت را نوشیده بود.
- آن شهید...همه عمر را برای یک لحظه لبخند، گریه کرد.
- آن شهید...هر شب را برای یک صبح دیدار، بیدار می ماند.
- آن شهید...لبخند روی لبانش، مثل شبنم روی گل، لیز می خورد.
- آن شهید...برای نماز، سجاده منیت را جمع می کرد.
- آن شهید...روحش آنقدر لطیف بود، که با یک نسیم طوفانی می شد.
- آن شهید...از شوق دیدار حسین(ع)، قبل از آنکه جان بدهد، جان داد.
- آن شهید...آنقدر خسته بود، که به محض دیدار حسین(ع)، جان داد.



- آن شهید... چیزی را که یک عمر آرزو می کرد، بدان رسید.
- آن شهید... با آروزهایش تا شهادت پیش رفت.
- آن شهید... اسم و رسمش را فراموش کرده بود.
- آن شهید... یک روز که خود را گم کرده بود، در زیارت عاشورا پیدا کرد.
- آن شهید... در مقابل رهبر، هیچ اراده ای نداشت.
- آن شهید... جانش را برای امر ولایت نگه داشته بود.
- آن شهید... عشقش را بیشتر از جانش دوست داشت.
- آن شهید... زیارت عاشورا، گل های دلش را آبیاری می کرد.
- آن شهید... نان را به نرخ عشق می خرد.
- آن شهید... وقتی خندید، که همه بر او گریستند.
- آن شهید... آنقدر کربلا گفت، تا کربلایی شد.
- آن شهید... از چهره شادابش، گلاب می چکید.
- آن شهید... در شهر هم که بود، با لباس خاکی می زیست.
- آن شهید... آتش و خمپاره، آرامش دلش را افزون می کرد.



- آن شهید...وقتی وضو می گرفت، شهادتین دیدار را زیر لب می گفت.
- آن شهید...امروز هم که نیست، هست.
- آن شهید...سحرها را در گریه می گذراند، تا صبحی بخندد.
- آن شهید...برای رسیدن به شهادت، چه خون دل ها که نخورد.
- آن شهید...پیکرش سالها مهمان خورشید بود.
- آن شهید...در سه راهی شهادت، از خمپاره ها سراغ شهادت را می گرفت.
- آن شهید...خمپاره اقبالش را ، برای همیشه در برگرفت.
- آن شهید...هر وقت سر به سجده می گذشت، چشمه دلش از جانماز جاری می شد.
- آن شهید... شبها با یکی که دیده نمی شد، حرف می زد.
- آن شهید...آنگونه حرف می زد، که می دید.
- آن شهید...هرگاه حرف از شهادت می شد، آب می شد.
- آن شهید...پدر و مادرش را روسفید کرد.
- آن شهید...ادعاهایش را زنده به گور کرده بود.
- آن شهید...فدا شدن را بهتر از فدا کردن می دانست.



- آن شهید...آخرین لحظه، به اندازه همه عمرش زیبا شده بود.
- آن شهید...برای زنده شدن دین، خودش را زیر پا گذاشت.
- آن شهید...همیشه با یاد حسین (ع) عطر آگین می شد.
- آن شهید...حیاتش چون پیامش کوتاه بود.
- آن شهید...می گفت، هر که حرف بزند، مرد نیست.
- آن شهید...می گفت سختی کشیدن دنیا، به دیدار یار می ارزد.
- آن شهید...می گفت میدان جهاد را، نامردان ترک می کنند.
- آن شهید...در راه اطاعت از ولایت، شک نداشت.
- آن شهید...در آسایش و سختی، ولی را حاکم بر خود دید.
- آن شهید...آسایش شهر و تنگنای جبهه را به یک رنگ می دید.
- آن شهید...تا استخوان نشد، به شهر نیامد.
- آن شهید...استخوانش، سرود مردانگی را سرود.
- آن شهید...وقتی لباس سفید می پوشید، انگار به خواستگارش آمده اند.
- آن شهید...هر چه دنیا نازش را می کشید، بی تاب تر می شد.



- آن شهید... در صف یاران مهدی (عج) بود، اما هرگز ادعایی نداشت.
- آن شهید... آنقدر سر بر خاک گذاشت، که خاکش تبرک شد.
- آن شهید... برای پیدا کردن شهادت، همه کوچه و پس کوچه‌های نفس را سپری کرد.
- آن شهید... هنگام شهادت، با چشمانش اشک می‌ریخت و با لبانش لبخند می‌زد.
- آن شهید... فاصله حرف تا عملش، حتی یک آن، نبود.
- آن شهید... امروز هم برای شهادت آماده است.
- آن شهید... هر وقت به خواب کسی می‌آید، بیدار می‌کند.
- آن شهید... با وصیت نامه اش، فردا را ترسیم کرده بود.
- آن شهید... آنقدر زنده است، که با ما مردگان حرف می‌زند.
- آن شهید... پا به پای ما، امروز هم حضور دارد.
- آن شهید... برای گمنام ماندن، از شهدا هم جلو زد.
- آن شهید... به نام حسین (ع) جان داد، که به کام شهادت رسید.
- آن شهید...